

## هانیبال

### Hannibal



یک قاتل زنجیره‌ای به نام هانیبال لکتر، قاتلی دیگر به نام جیم کامپ را گرفتار کرده بود. در اداره پاول کرندلر، دشمن همیشگی اوست. پاول با قدرتی که در اداره دارد، کلاریس را به‌خاطر کاری که کرده، مورد شمانت قرار می‌دهد. میسون ورگر متمول که به وسیله هانیبال قلع شده و حسایی از ریخت افتاده، در حال خرید مدارکی است که بتواند انتقام خود را از هانیبال بگیرد. او حتی پاول کرندلر را نیز زیر سلطه خود دارد. اکنون هانیبال در شهر فلورانس، ریاست یک کتابخانه را به عهده دارد. او از سر دلسوزی و همدردی نامهای به کلاریس می‌نویسد. کلاریس با بویی که روی کاغذ مانده، سعی می‌کند که ردی از او پیدا کند.

پازی، پلیسی اهل فلورانس، به دنبال درخواست اف بی آی مبنی بر بازرسی از یک عطر فروشی محلی، به هویت هانیبال پی می‌برد. وقتی پازی با پیشنهاد پاداشی بزرگ از سوی ورگر مواجه می‌شود، تصمیم می‌گیرد که هانیبال را به دام بیندازد، اما به همان روشی که پدر بزرگش به قتل رسیده بود، کشته می‌شود. کلاریس متوجه می‌شود که پازی قصد دستگیری هانیبال را ندارد، بنابراین علی‌رغم مخالفت‌های کرندلر به بررسی پرونده هانیبال ادامه می‌دهد و درمی‌یابد که هانیبال به آمریکا برگشته است. هانیبال به قصد دیدن کلاریس به کنار منزل او می‌رود و در این هنگام، مأموران ورگر، هانیبال را بیهوش کرده و او را به جایی می‌برند که خوک‌های غول‌پیکر ورگر انتظارش را می‌کشند. کلاریس که زخمی شده، هانیبال را نجات می‌دهد. سپس هانیبال، کلاریس را تا خانه تابستانی کرندلر حمل می‌کند. کلاریس چشم باز می‌کند و متوجه می‌شود که هانیبال مغز کرندلر را برای شام آماده کرده است. هانیبال با القاء سعی می‌کند که کلاریس را هم به تعیبت از روش زندگی خود دعوت کند. کلاریس، هانیبال را به دام می‌اندازد، اما هانیبال می‌گریزد.

کارگردان: ریڈلی اسکات، فیلمنامه: دیوید ممت، استیون زایلین براساس رمانی به قلم توماس هریس. بازیگران: آنتونی هاپکینز (هانیبال لکتر)، جولیان مور (کلاریس استارلینگ)، ری لیوتا (پاول کرندلر)، فرانکی آر. فیسون (بارنی)، جیان کارلو جیانینی (پازی) زمان: ۱۳۱ دقیقه و ۴۷ ثانیه، مناسب برای سنین بالای هجده سال، محصول: ۲۰۰۱. آمریکا

کلاریس استارلینگکه مأمور اف بی آی، به خطا باعث کشته شدن پنج نفر می‌شود. او همان مأموری است که ده سال قبل، به کمک

فروش فیلم زیر ۱۷۰ میلیون دلار باقی ماند. هانیبال مجموعه‌ای از تندترین و منفی‌ترین نقدهای ممکن را برای اسکات به ارمغان آورد. درباره این فیلم می‌توانید در پرونده مفصل ریڈلی اسکات (در همین شماره) بیشتر بخوانید.

### یک قطعه جاودانی

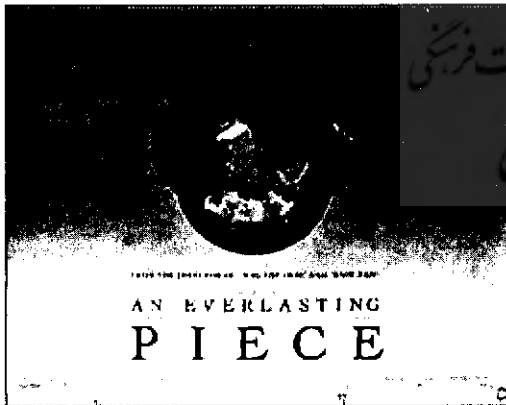
### An Everlasting Pieces

کارگردان: باری لوینسون / فیلمنامه: باری مک اووی. بازیگران: باری مک اووی (کالم اونیل)، برایان اف. اوپیرن (جورج)، آنا فریتل (برونا)، پائولین مک لین (گرتی)، روث مک کیب (خانم اونیل)

محصول: ۲۰۰۰. آمریکا

بلفاست، دهه هشتاد میلادی. کالم اونیل، جوانی کاتولیک، در یک بیمارستان روانی به عنوان باربر، مشغول به کار می‌شود. دوست او، برونا، نیز پرستار همان بیمارستان است. او با همکار پروتستان خود که جورج نام دارد، دوست می‌شود. آنها درمی‌یابند که یکی از ساکنان بیمارستان، پیش از این فروشنده موی مصنوعی بوده و اکنون او را با اسم مستعار اسکالپر (پوست سرکن) صنا می‌زنند. آنها او را متقاعد می‌کنند فهرست مشتریان گذشته‌اش را در اختیار آنها قرار دهد. آن دو شرکتی را به نام پیس پی‌پل تشکیل می‌دهند و مردان طاس را به خانهای که برای این منظور در نظر گرفته‌اند، فرامی‌خوانند. سعی آنها این است که در این تجارت موفق باشند. شبی در برخورد با یک واحد گشت ارتش جمهوری خواه ایرلند، موفق می‌شوند که به فرمانده واحد کلاه گیس بفرشند. کارفرمای آنها - کلاه‌گیس‌های ویملدون - از آن دو می‌خواهد که با شرکت رقیب ( Toupee or not ) Toupee بر وزن tobe or not tobe، جمله معروف هملت .

فیلم مهجور باری لوینسون که از سوی کمپانی سازنده (دریم ورکز) مورد کم‌لطفی قرار گرفت و با کمترین میزان تبلیغات اکران شد. لوینسون متعاقب این بی‌انصافی آشکار، یک دعوی حقوقی را علیه اسپیلبرگ و شرکا به راه انداخته است.



م) وارد دعا شوند؛ برنده این میدان پخش‌کننده انحصاری کلاه‌گیس خواهد بود. فرمانده واحد گشت، در عملیاتی، کلاه‌گیس خود را از دست می‌دهد. کالم و جورج مورد مواخذه پلیس قرار می‌گیرند. کالم از ارتش جمهوری خواه، سی عدد کلاه گیس سفارش می‌گیرد؛ این مسأله بااخلاقی برونا در تعارض است. در عوض این کار، برونا هم برای ارتش انگلستان حراجی بزرگ به راه می‌اندازد، چرا که اغلب سربازان انگلیسی از ترس ریزش مو، عذاب می‌کشند. کالم با این معامله موافقت کرده و آنها در میدان رقابت پیروز می‌شوند.

سیرک نامریی

The Invisible Circus

کارگردان: آدام بروکس، فیلمنامه: آدام بروکس براساس داستانی به قلم جنیفر اگان، بازیگران: کامرون دیاز (فیث)، جوردانا بروستر (فونب)، کریستوفر اکلستون (ولف)، بلیث دانر (گیل)، کامیلا بلا (فونب نوجوان)  
 زمان: ۹۲ دقیقه و ۴۶ ثانیه، مناسب برای سنین پانزده سال به بالا، محصول: ۲۰۰۰ آمریکا

سان فرانسیسکو، سال ۱۹۷۶. دختری نوجوان به نام فونب برخلاف مخالفت‌های مادرش، به تنهایی به اروپا سفر می‌کند. شش سال پیش، خواهرش، فیث در اروپا مرده است. فونب قصد دارد با استفاده از کارت‌پستال‌های ارسالی خواهرش، آخرین سفر فیث را دنبال کرده و از راز مرگ او سردرپیاورد. (جسد فیث پای صخره‌هایی در پرتغال پیدا شده است).

فونب، در پاریس دوست سابق خواهرش، ولف را پیدا کرده و با او دوست می‌شود. ولف تعریف می‌کند که او و فیث جزو یک گروه تئاتر سیاسی بوده‌اند، اما از آنجایی که از طبیعت محدود اعتراض‌های آن گروه خسته شده بودند، فیث به برلین می‌رود تا به ساخته‌ای رادیکال‌تر بپیوندد. ولف ادامه می‌دهد که برای آخرین بار، فیث را در جولای سالی دیده که فیث مرده است. اما فونب از خواهرش تصویری پیدا می‌کند که با این گفته ولف در تناقض است. بنابراین ولف اعتراف می‌کند که در برلین، همراه فیث بوده است. فیث در برلین به یک گروه تروریستی ضد سرمایه‌داری می‌پیوندد و از آنجایی که ولف با عقاید آن گروه مخالف بوده، برلین را به قصد پاریس ترک می‌کند.

یک ملودرام گرم که چندان مورد توجه منتقدین و تماشاگران قرار نگرفت. کامرون دیاز نقش دوم فیلم را دارد و به نظر می‌رسد حضورش در فیلم به صورت لطفی به کارگردان فیلم، آدام بروکس بوده است. منتقدین با درجه متوسط از فیلم استقبال کرده‌اند.



فونب قصد دارد به دهکده‌ای در پرتغال برود که محل مرگ فیث است. ولف با شنیدن این موضوع، تصمیم می‌گیرد که او را تا آن دهکده همراهی کند. دوستی آن دو در این سفر، صمیمانه‌تر می‌شود. در هنگامی که فونب به صخره‌هایی نگاه می‌کند که خواهرش از آنجا به پایین افتاده، ولف اعتراف می‌کند که در زمان مرگ فیث همان‌جا بوده است. ولف راز مرگ فیث را برملا می‌سازد. فیث هنگام انفجار دفتر شرکتی در برلین که توسط گروه انجام می‌شود به شکلی غیرعمد، کارمند آن شرکت را می‌کشد. فیث معذب از بار این گناه، در حالی که با ولف در تعطیلات بوده، اقدام به خودکشی می‌کند. ولف که نتوانسته فیث را از مرگ نجات دهد، احساس گناه می‌کند، اما فونب او را می‌بخشد و به خانه برمی‌گردد.

مردان افتخار

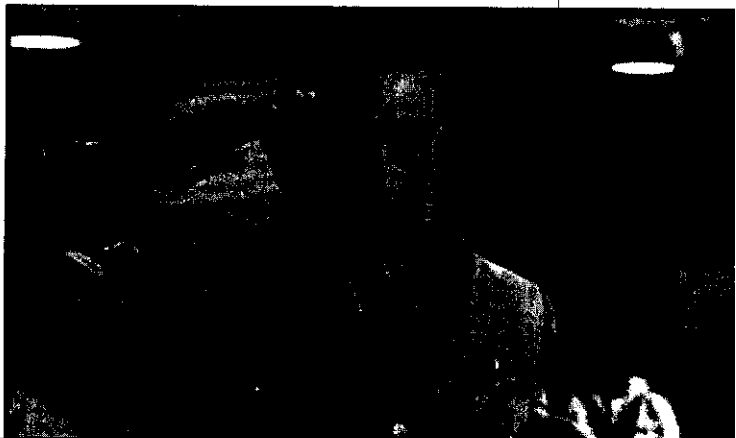
Men of Honor

کارگردان: جورج تیلمن جونور، فیلمنامه: اسکات مارشال اسمیت براساس کتاب زندگی کارل براشیر، بازیگران: رابرت دونیر و (بیلی ساندی)، کوبا گودینگ جونور (کارل براشیر)، چارلیز ترول (گوان)، انجانوالیس (جو)، هال هالبروک (آقای پای)  
 زمان: ۱۲۸ دقیقه و چهل ثانیه، مناسب برای پانزده سال به بالا، محصول: ۲۰۰۰ آمریکا

کارل براشیر در سال ۱۹۱۳ در خانواده‌ای فقیر، اهل سونورای کنتاکی به دنیا می‌آید. او علاقه زیادی دارد تا به نیروی دریایی آمریکا ملحق شود. با از بین رفتن قوانین تبعیض نژادی در ارتش، کارل در سال

۱۹۴۸ به استخدام نیروی دریایی درمی‌آید و آن‌جا متوجه می‌شود که اشتیاق زیادی برای غواصی در دریا دارد. به خاطر ادامه سیاست‌های نژادپرستانه در مدرسه غواصی بابون در نیوجرسی، کارل چاره‌ای ندارد که تا سال ۱۹۵۲ منتظر بماند. پس از پذیرش او در مدرسه، آزار و اذیت از سوی کارآموزان مدرسه ادامه می‌یابد. از سویی دیگر رئیس دیوانه مدرسه، بیلی ساندی نیز با او رفتاری ناشایست دارد. بیلی تحت تأثیر یک افسر نژادپرست و دو آتش به نام آقای پای است. کارل زندگی تلخی را می‌گذراند. کارل رفتاری آرام دارد و موفق می‌شود که جان یکی از همکارانش را در هنگام آموزش، نجات دهد. وی در کتابخانه هارلم به مطالعه می‌پردازد و از کمک‌های یک دانشجوی پزشکی به نام جو بهره می‌برد. به تدریج کارل موفق می‌شود که احترام بیلی را نسبت به خودش به دست آورد. او سخت‌ترین تمرین‌ها را نیز پشت‌سر می‌گذارد. ساندی که به الکل معتاد است و به‌طور مداوم با مافوق‌های خود در تضاد است، با شلیک گلوله‌ای از سوی پای روبرو می‌شود. کارل با جو ازدواج می‌کند و از این پس، راه ترقی را پیش می‌گیرد. اما در سال ۱۹۶۶، در سفری روی دریای مدیترانه بر اثر حادثه‌ای، قسمتی از پایش را از دست می‌دهد.

کارل قصد دارد به دیگران ثابت کند که همچنان به‌عنوان غواص قادر به انجام وظایف خود است. با حمایت‌های ساندی، کارل جلسه‌ای ویژه تشکیل می‌دهد تا اشتغال مجدد او را بررسی کنند. در رأس این هیأت سرگرد هنکس قرار دارد که یکی از دشمنان سرسخت ساندی به حساب می‌آید. کارل را به وسایل غواصی مجهز می‌کنند و او با تحریک ساندی، حرکاتی از مقاومت و سرسختی را به نمایش می‌گذارد. بدین ترتیب، کارل، پیروز از امتحان، دوباره به کار مشغول می‌شود.



## شبی در مک کول

### one Night at Mc.cool's



فیلمی پرستاره با داستانی سرگرم کننده به سبک آثار کلاسیک کیوکر و استرجیس. منتقدین با هر چه ارزشیابند متوسط تا نسبتاً خوب از فیلم استقبال کرده‌اند. مجموع فروش فیلم تا اواخر ماه می به ۷ میلیون دلار رسیده که در مجموع شکست تجاری محسوب می‌شود.

کارگردان: هارلو زوارت، فیلمنامه: استن سیدل، بازیگران: لیو تابلر (جول والتین)، مت دیلون (رندی)، جان گودمن (کارآگاه دهلینگ)، پاول ریسر (کارل لومبک)، مایکل داگلاس (آقای بارمیستر) محصول: ۲۰۰۱، آمریکا

رندی (مصدی بار)، کارل (وکیل) و دهلینگ (کارآگاه) داستان‌های خود درباره دختری اغواگر به نام جول را تعریف می‌کنند. همه آن داستان‌ها از شبی در بار مک کول شروع شده است. رندی در هنگام ترک بار، جول را به خانه‌اش می‌برد، اما دوست سارق جول، یوتا، همه چیز را به هم می‌ریزد. در حالی که رندی به زور در حال بازکردن بار است، اسلحه یوتا را روبه خود می‌بیند، اما جول با شلیک گلوله‌ای، او را از پا درمی‌آورد. جول، رندی را متقاعد می‌کند که او به کارآگاه دهلینگ بگوید که در حال دفاع از خود، به یوتا شلیک کرده است. جول که همیشه آرزو دارد، برای خود جایی داشته باشد، با رندی همراه می‌شود.

پسر عموی رندی، وکیلی ثروتمند به نام کارل است. کارل آن دو را به خانه‌اش دعوت می‌کند. جول از رندی می‌خواهد در حالی که او (جول) با همکار کارل، گرگ، قرار ملاقات می‌گذارد، رندی به خانه گرگ دستبرد بزند. گرگ خیلی زود جول را به خانه‌اش می‌برد که باعث شگفتی رندی می‌شود. گرگ قصد تعدی به جول را دارد اما جول او را می‌کشد. دهلینگ، کبودی‌های روی بدن جول را بررسی می‌کند. او گمان می‌کند که آن کبودی‌ها، کار رندی بوده است. جول یا کمک دهلینگ، حکم جلب رندی را گرفته و او را از خانه‌اش بیرون می‌کند.

رندی، شرخری به نام بارمیستر را اجیر می‌کند تا جول را بکشد. بارمیستر، رندی را به قصد کشتن جول ترک می‌کند. رندی به سوی خانه‌اش می‌رود و آنجا متوجه می‌شود که کارل و دهلینگ در انتظار جول هستند. المو، برادر دوقلوی یوتا وارد می‌شود. او می‌خواهد قاتل برادرش را پیدا کند. او دهلینگ را می‌کشد، اما قبل از این که بتواند رندی را به قتل برساند، خود توسط جول کشته می‌شود. بارمیستر و جول، آنجا را ترک می‌کنند. کارل که احساس می‌کند تیرخورده با یک سطل بزرگ اشغال برخورد می‌کند.

## تایتان‌ها را به خاطر بسپار

### Remember the Titans

کارگردان: بواز یاکین، فیلمنامه: گرگوری آلن هووارد، بازیگران: دنزل واشینگتن (مربی هرمن بون)، ویل پاتون (مربی بیل یاست)، دونالد فیسون (پتی جونز)، وود هریس (جولیوس کمپبل)، رایان هارست (گری برتیر)

زمان: ۱۱۳ دقیقه و ۲۶ ثانیه، همراه با والدین، محصول: ۲۰۰۰، آمریکا  
آلکساندریا، ویرجینیا، سال ۱۹۷۱. هرمن بون، مربی سیاه‌پوست فوتبال کارولینای جنوبی به سمت سرمربی‌گری تیم تایتان‌ها در

یک درام ورزشی درباره جسارت، شجاعت و اعتماد به نفس با دنزل واشینگتن که مثل همیشه استانداردهای بالای بازیگری خود را حفظ می‌کند. فیلم با فروش ۱۰۰ میلیون دلاری خود یک موفقیت غافلگیر کننده تجاری بود.



دبیرستان تازه تأسیس تی سی ویلیامز انتخاب می‌شود. بون، جانشین یک مربی سفیدپوست محبوب به نام بیل یاست می‌شود. به بیل پست دستکاری بون پیشنهاد شده و او هم پذیرفته است.

تایتان‌ها به یک اردوگاه آموزشی می‌روند. بون در آنجا، با انجام تمرین‌هایی سخت، آنان را وادار به تبعیت از انضباطی سخت می‌کند و به آنان برده‌بازی را آموزش می‌دهد. این خصوصیات یک تیم برنده است. در آغاز میان سفیدها و سیاه‌ها اختلاف‌هایی وجود دارد، اما رفته رفته آنها یاد می‌گیرند که به یکدیگر احترام بگذارند. کاپیتان گری برتیر سفیدپوست و جولیوس کمپبل سیاه‌پوست که در خط حمله بازی می‌کنند، ارتباطی ویژه و قوی با یکدیگر برقرار می‌کنند.

انسجام یافته از این که هنوز جامعه مملو از تعصبات نژادی است، دلسرد می‌شود. علی‌رغم پیروزی‌های پیاپی تیم در تورنمنت آموزشگاه‌های ویرجینیا، نامزدی یاست برای Hall of Fame به هم می‌خورد. در زمانی این اتفاق می‌افتد که او توطئه می‌کند تا به وسیله مقامات رسمی از شر بون خلاص شود. وقتی که حس یکپارچگی تیم تقویت می‌شود، آنها به پیروزی‌های خود ادامه می‌دهند و در جامعه پذیرفته می‌شوند. گری در جاده تصادف می‌کند و از میچ پا فلج می‌شود. تایتان‌ها در پایان فصل، قهرمان ایالت می‌شوند. در سال ۱۹۸۱، بازیکنان و مربیان به اتفاق هم، در تشییع جنازه گری شرکت می‌کنند علت مرگ او مستی در هنگام رانندگی با اتومبیل اعلام می‌شود.

## آخرین رقص را حفظ کن

### Save the last Dance



یک فیلم تین ایجری مرسوم درباره تلاش یک نوجوان برای کسب اعتماد به نفس و لیل به موفقیت با صحنه پردازی های جذاب توماس کارتر و بازی درخشان نوستاره ای به نام جولیا استیلز.

کارگردان: توماس کارتر، فیلمنامه: دوان ادلر، چری ادواردز، بازیگران: جولیا استیلز (سارا)، شون پاتریک توماس (درک)، کری واشینگتن (چنیل)، فردرو استار (مالاکای)، زمان: ۱۱۲ دقیقه و ۴۵ ثانیه، مناسب برای سنین دوازده به بالا، محصول: ۲۰۰۰ آمریکا سارا، بالرین نوجوان سفیدپوسته در حال تست هنرپیشگی برای

گرفتن نقش جیلیارد، درمی یابد که مادرش در یک حادثه رانندگی کشته شده است. سارا به نزد پدر عجیب و غریبش می رود که در منطقه ای فقیرنشین در شیکاگو زندگی می کند. سارا باله را ترک می کند. او با گروهی از افراد آفریقایی - آمریکایی دوست شده و پایش به یک کلوب رقص هیپ - هاپ باز می شود. به تدریج دوستی او با یکی از افراد گروه به نام درک بیشتر می شود. درک دانشجوی پزشکی است. او به سارا تکنیک های هیپ هاپ را آموزش می دهد و کمک می کند تا سارا از بحرانی که سبب توقف در آموزش باله او شده، خارج شود.

اگرچه ارتباط درونی آنها محکم و پابرجاست، اما رابطه آنها به خاطر حرف های اطرافیانشان دستخوش تغییر می شود؛ به خصوص به وسیله دوست سابق درک، نیکی که در یک بازی بسکتبال به سارا حمله می کند. خواهر درک، چنیل برای سارا شرح می دهد که همراهی با درک آن قدر سخت است که به زحمتش نمی ارزد. سارا حرف او را قبول کرده و رابطه اش با درک را تمام می کند. سارا برای بار دوم برای نقش جیلیارد تست می دهد. درک تصمیم می گیرد در اقدامی انتقام جویانه در برابر گروه رقیب دوست سرکش خود مالاکای را یاری می دهد، اما بعدتر، تصمیمش را عوض کرده و به جایی می رود که سارا در حال امتحان است. با کمک های او، سارا در امتحان قبول می شود.

## مرز عمودی

### Vertical Limit

کارگردان: مارتین کمپبل / نویسندگان: فیلمنامه: رابرت کینگ، تری هاپر، براساس داستانی از رابرت کینگ / بازیگران: کریس اودانل (پیتر گارت)، بیل پاکستون (الیوت واون)، رابین تونی (آنی گارت)، اسکات گلن (مونتگمری ویک) زمان فیلم: ۱۲۴ دقیقه و ۲۱ ثانیه مناسب برای سنین بالای ۱۲ سال / محصول ۲۰۰۰ آلمان و آمریکا

دره مانیومنت، چهار سال قبل. رایس گارت که با فرزندان خود آنی و پیتر در حال صخره نوردی است از ناحیه صوت بشدت زخمی می شود، پیتر، طبق گفته پدرش طناب را پاره می کند و رایس کشته می شود.

پاکستان. زمان حال. آنی خود را آماده می کند تا با گروه تحقیقاتی الیوت واون میلیونر به قله K۲ صعود نماید، قصد الیوت واون از این صعود تبلیغ برای یک شرکت هواپیمایی است که عمده سهام آن متعلق به خود او می باشد. پیتر که حالا یک عکاس ماهر است هم در این سفر است. او متوجه می شود که تیم پشتیبانی و کمکی واون به خاطر دریافت هشدارهایی درباره احتمال وقوع توفان شدید، از حضور برای صعود طفره می روند. او به رهبر گروه صعود، تمام مک لارن، قضیه را می گوید اما واون مک لارن را با تهدید وادار می کند که صعود را طبق برنامه قبلی ادامه دهد. در اثر فرو ریختن بهمین تعدادی از افراد گروه صدمه می بینند. واون، آنی و مک لارن که زخمی شده در یک شکاف یخی به دام می افتند. پیتر مقداری نیترو گلیسرین با خود می آورد و به نجات آنها می شتابد. واون اصرار می کند که داروها و غذاها باید سهمیه بندی شوند. مونتگمری ویک، کوهنوردی مستقل و تک رو، در جستجوی جسد همسرش که در تلاش ناموفق قبلی واون برای صعود به K۲ گم شده است تیم نجات را به سه گروه دو نفری مجزا تقسیم می کند. در گروه از آنها با انفجارهای پی در پی نیترو گلیسرین از پای در می آیند، پرستار مونیگ زنده می ماند و به پیتر و ویک ملحق می شود. آنی مقداری داروی اضافی را که در یک کوله پشتی نیمه مدفون شده باقی مانده پیدا می کند. واون مک لارن را به قتل می رساند. مونیگ جسد همسر ویک را پیدا می کند. ویک توضیح می دهد که

فیلم هایی که در ارتباط با کوه و کوهنوردی ساخته می شوند، معمولاً چندان مورد توجه قرار نمی گیرند. مرز عمودی نیز از این قاعده مستثنی نیست. فضای سرد کوه های هیمالیا، علی رغم زیبایی، چندان برای تماشاگر جالب توجه نیستند. فیلم با فروش زیر ۲۰ میلیون دلار به کار خود پایان داد.

می دانسته واون همسرش را به قتل رسانده است. آنی با واکی تاکی با پیتر تماس می گیرد و می گوید که این را به خاطر مگر پدرشان (رویس) بخشیده است و از او می خواهد تا برگردد و او و خودش را نجات دهد. پیتر خودش را به مونیگ می رساند و با استفاده از نیترو گلیسرین او را نجات می دهد، اما نمی تواند به تنهایی آنی را در مسیری سخت و صعب العبور با خود بکشاند. ویک سر می رسد و به آنها کمک می کند. او طنابی را قطع می کند و واون از آن آویزان می شود. تنها نجات یافتگان گروه که موفق به پایین آمدن از قله می شوند، پیتر، مونیگ و آنی هستند.



## ارواح گمشده (ارواح سرگردان)

### Lost Souls

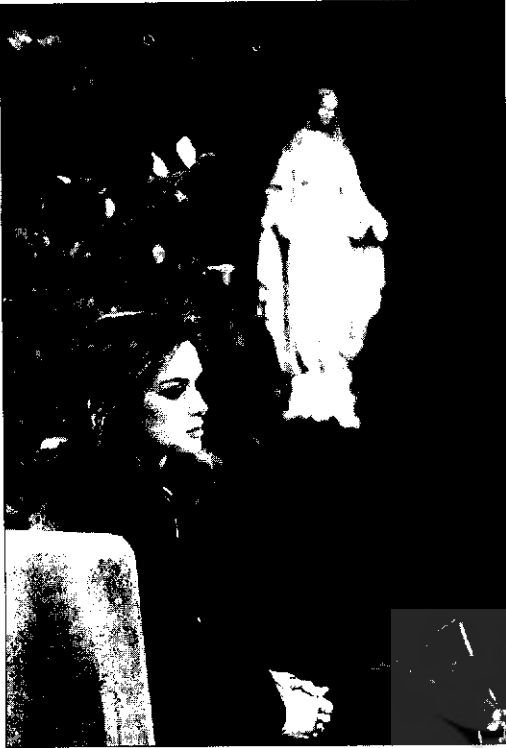
کارگردان: یانوش کامینسکی/نویسنده فیلمنامه: پیرس گاردنر/بازیگران: وینونا رایدر (ماریا لارکین)، بن چابلین (پیتر کلسون)، فیلیپ بیگرهال (پدر جیمز) الیاس کوتیاس (جان تاونسند)، سارا وینتر (کلر وان اوون)، جان بیزلی (مایک اسمایت)، جان هارت (پدر لارو)

زمان فیلم: ۹۷ دقیقه و ۴۷ ثانیه مناسب برای سنین بالای ۱۵ سال  
محصول ۲۰۰۰ آمریکا

نیویورک، زمان حال. مایالار کین، زن جوانی که به تازگی از تسخیر شیطان رها شده، در یک جن گیری به پدر لارو، مربی خود کمک می کند. آنها تلاش می کنند تا هنری بروسون را از چنگ شیطان رهایی دهند، اما آئین جن گیری به شکست منتهی می شود و از پدر لارو به خاطر این ناتوانی سلب صلاحیت می گردد. مایا، لارو و جان تاونسند، خادم کلیسا اعتقاد دارند که شیطان به زودی تلاش خواهد کرد تا در تجسم یک انسان ظاهر شود و شرارت را به دنیای آنها بیاورد. مایا پیغامی روی کاغذهای بروسون می نویسد و اظهار می دارد که قربانی مورد نظر شیطان، نویسنده ای به نام پیتر کلسون است که کتابهایش در ضدیت با وجود شیطان و شرارت هستند.

مایا که از تصور حضور شیطان برانگیخته شده، سعی می کند تا او را آگاه کند، اما پیتر بسیار نسبت به قضیه تردید دارد و وقتی مایا به این نکته اشاره می کند که پیتر حاصل یک ازدواج ممنوعه بوده است (یکی از خواسته های شیطان)، پیتر بیشتر از قبل برانگیخته می شود. جان که از انتظار و تأخیر در حلول شیطان در روح و جسم پیتر خسته و عجول شده، سعی می کند تا پیتر را هدف گلوله قرار دهد اما خودش به قتل می رسد. به تدریج، از مقاومت پیتر در برابر شیطان کاسته می شود. او متوجه می شود که دوست دخترش کلر زیر تختخواب خود چیزهای مشکوکی را پنهان کرده و پدر جیمز، عموی کشیش او در واقع پدرش است که رهبر یک فرقه عبادت کننده شیطان نیز می باشد. پدر لارو دوباره موقعیت قبلی اش را باز می یابد.

دیگر داشتیم وینونارا ایدر را از یاد می بردیم. «مینا»ی دراکولا امسال پس از مدتی کم کاری با دو فیلم به جریان سینما بازگشت. ارواح گمشده چیزی است در ردیف دلمشغولی های همیشگی هالیوود با اجنه و پریان. فیلم سرگردان خواهد کرد.



اما مایا به زودی متوجه می شود که خود پدر لارو جن زده شده است. جن گیر دیگری او را به قتل می رساند. پیتر، با اسلحه، عمویش را هدف قرار می دهد و درست در لحظه جابه جایی و انتقال، مایا نیز به پیتر شلیک می کند.

آمریکای شمالی. زمان آینده. همانند سازی حیوانات به امری معمول تبدیل شده است و تکنولوژی جدید این امکان را به وجود آورده که حیوان تکثیر شده به این روش در ویژگی ها و خاطرات نمونه اصلی خود شریک شود. همانندسازی انسان غیرقانونی اعلام شده است، اما مایکل دراکر، خداوند پول و قدرت به شکل پنهانی ورزشکاران و سیاستمداران مشهور را به این روش تکثیر و همانندسازی می کند. آدام، خلبان چارتر، مأموریت دارد تا دراکر را به یک سفر نامعلوم ببرد. اما در آخرین لحظه جای خود را با دوستش هنک عوض می کند تا بتواند تمام آن روز را در کنار خانواده اش بگذراند. یک بنیادگرایی مخالف همانندسازی دراکر و هنک را به قتل می رساند. دکتر ویر، دانشمند مافوق دراکر با این تصور که آدام مرده است موجودات همانند دراکر و آدام را می سازد پس از آن، آدام به خانه باز می گردد و نسخه دیگری از خود را کنار خانواده اش می بیند. همانجا دسته ای از آدمهای دراکر که به دنبال نشانه های روشن دال بر اعمال همانندسازی غیرقانونی هستند او را دستگیری می کنند. هنک نیز سوژه همانند سازی می شود، اما بنیادگرایی مخالف او را نیز به قتل می رساند. دکتر ویر نیز پس از آنکه موجود همانند شده همسرش می میرد، به دشمنی با دراکر بر می خیزد و متوجه می شود که دراکر نقص های ژنتیکی خاصی را در موجودات همانندسازی شده ایجاد کرده است تا بتواند آنها را کنترل کند. آدام با همانند خود روبرو می شود و در می یابد خودش یک موجود همانند است و آدام مقابل او، اصلی است. هر دو آدام به یکدیگر می پیوندند تا دراکر و آزمایشگاه همانند سازی اش را از بین ببرند. آدام اصلی به خانه و نزد خانواده اش باز می گردد و آدام همانند شده به سوی دریا می رود و ناپدید می شود.

### روز ششم

### The 6th day

کارگردان: راجر اسپاتیزوود - نویسنده فیلمنامه: کورماک ویرلی و ماریان ویرلی - بازیگران: آر نولد (سوار تنگر (آدام گیبسون) تونی گلدوین (مایکل دراکر)، مایکل رایاپورت (هنک مورگان)، مایکل روکر (رابرت مارشال)، سارا وینتر (تالیا الزورث) وندی کروسون (ناتالی گیبسون)

زمان فیلم: ۱۲۳ دقیقه و ۲۴ ثانیه مناسب برای سنین بالای ۱۵ سال/ محصول ۲۰۰۰ آمریکا



یکی دیگر از فیلم هایی که در رابطه با دلمشغولی های جدید هالیوود در رابطه با مهندسی ژنتیک و ماجرای همانند سازی ساخته شده است. منتقدین با الفاظ «کلیشه ای»، «کم مایه» و «سرد» از آن استقبال کردند. فیلم توانست محبوبیت فروکش شده آر نولد را احیا کند.

## خاطرات بریجیت جونز

### Bridget Jones's Diary

کارگردان: شارون مک گوایر/نویسندگان فیلمنامه: هلن فیلینگ، اندرو دیویس، ریچارد کورتیس، براساس رمانی از هلن فیلینگ /بازیگران: رنه زل وگر (بریجیت جونز)، کالین فیرت (مارک داری)، هیو گرانت (دانیل کلیور)، جیم برودنیت (کالین پدر بریجیت)، جما جونز (پام، مادر بریجیت)، سالی فیلیپس (شازا).  
زمان فیلم: ۱۱۳ دقیقه و ۲۲ ثانیه

لندن، کریسمس گذشته، دختری جاافتاده و مجرد به نام بریجیت جونز در یک انتشاراتی مشغول به کار است و اوقات بیکاری اش را همراه سه تن از دوستان خود شازا (خبرنگار و ژورنالیست)، جود (کارگر شهرداری) و تام (ستاره قدیمی پاپ)، صرف نوشیدن مشروبات الکلی در میخانه‌ها می‌کند. بریجیت در ملاقات با پدر و مادرش - کالین و پام - با مردی خوش قیافه و جوان به نام مارک داری که یک وکیل مرتبط با سازمان حقوق بشر است، آشنا می‌شود. اما تحت تأثیر حرفهای او در نخستین برخورد، از او فاصله می‌گیرد. بریجیت در محل کار خود، با ارسال نامه‌هایی از طریق پست الکترونیکی به رئیس شرکت - دانیل کلیور - او را اغوا می‌کند و مدتی بعد با او رابطه نامشروع برقرار می‌کند. دانیل کلیور ادعا می‌کند که مارک داری زمانی نامزد او را فریب داده و موجب جدایی آنها شده است. بریجیت به خاطر چند پرونده اجتماعی به مارک حمله می‌کند و دربرخوردهایش با او چنین وانمود می‌کند که هیچ علاقهای نسبت به او ندارد. اما حقیقت موضوع را در دفتر خاطرات خود یادداشت می‌کند که به طور معمول، وزن روزانه، تعداد سیگارها و حجم مشروبات مصرف شده در طول روز در آن ثبت می‌شود. وقتی بریجیت سرزده به آپارتمان دانیل می‌رود، با زنی در آنجا روبرو می‌شود و از همانجا کار برای دانیل را رها می‌کند و با ترک او در بخش گزارش‌های شوتلویزیونی Situp Britain برای خود کاری دست و پا می‌کند. در همین حال، مادر بریجیت - پام - شوهرش کالین را ترک می‌کند.

بریجیت در برنامه خود به سراغ پرونده‌های می‌رود که درباره محاکمه یک پناهنده سیاسی است. مارک، وکیل مدافع پناهنده معرفی می‌شود و در مصاحبه‌ای که بریجیت به لحاظ حرفهای با او ترتیب می‌دهد، سنگ تمام می‌گذارد. بریجیت بیشتر از قبل با مارک نزدیک

شگفتی اکران  
بهار، رنه زل وگر  
با این فیلم خود  
را به حد و  
اندازه‌های  
ستاره‌های  
هالیوود نزدیک  
می‌کند. فیلم در  
حال و هوای  
رمانس‌هایی مثل  
تاتینگ‌هیل است.  
متقدین عموماً با  
درجه ارزشیابی  
B (نسبتاً خوب)  
از آن استقبال  
کرده‌اند. فیلم ۵۰  
میلیون دلار تا به  
امروز فروش  
داشته است.



می‌شود و اوج همکاری و نزدیکی آن دو زمانی است که هر دو به هم کمک می‌کنند تا برای مهمانی شام آماده شوند. در لحظه خروج آنها از آپارتمان، دانیل که آمده است تا با بریجیت عهد و پیمانی تازه ببندد با مارک روبرو می‌شود و هر دو با هم گلاویزی می‌شوند. در طی مشاجره لفظی آنها روشن می‌شود که این دانیل بوده است که سالها قبل همسر مارک را از راه به در برده و سبب جدایی آنها شده است. روز کریسمس، در لحظه‌ای که بریجیت آماده شده تا احساس خود را نسبت به مارک پیش او فاش کند، متوجه می‌شود که او با وکیل دیگری به نام ناتاشا نامزد شده است. مادر بریجیت دوباره با شوهرش کالین آشتی می‌کند. بریجیت که همه چیز را پایان یافته تلقی می‌کند برای استراحتی کوتاه با دوستان خود عازم پاریس می‌شود، اما درست قبل از سفر مارک به سراغ او می‌آید و به عشقی که از همان ابتدا نسبت به بریجیت داشته اعتراف می‌کند. اما در میانه اعترافات خود، وقتی به طور تصادفی دفتر خاطرات بریجیت را ورق می‌زند و نظرات به ظاهر منفی او را راجع به خود می‌خواند تصمیم به ترک دوباره او می‌گیرد. بریجیت با لباس خانه از آپارتمان خود خارج می‌شود و در خیابان‌های شهر به دنبال او می‌دود. هر دو همدیگر را در آغوش می‌کشند و زندگی تازه‌ای شکل می‌گیرد.

### منچستر یونایتد و رای سرزمین موعود

## Manchester united Beyond The Promised land

شرکت در قهرمانی باشگاه‌های دنیا و هزینه‌های مربوط به آن به بحث و جدل می‌پردازند. و بعد آنها را می‌بینیم که در برزیل با طرفداران تیم همراه می‌شوند. محروم شدن ستاره تیم، دیوید بکهام از یک مسابقه، از سوی مطبوعات به عنوان توانایی برای اشتباهات تیم تلقی می‌شود. فصل ورزشی یا خروج یونایتد از لیگ قهرمانی و کم شدن قدرت تیم در پره‌میر شیب به پایان می‌رسد. سر آخر، ما نمایشی خودنمایانه از یونایتد را می‌بینیم که به موفقیت‌های آینده لیگ قهرمانی نظر دارد.



کارگردان: باب پوتر، بازیگران: الکس فرگوسن (سرمرمی)، استیون مک کلارن (مرمی)، تونی کانتن (مرمی دروازه‌بان)، جیم رایان (جانشین مدیر)  
زمان: ۸۰ دقیقه و ۴۳ ثانیه، همراه با والدین، محصول: ۲۰۰۰ - آمریکا و انگلیس

بازیکنان و کارمندان بخش مریمی گری باشگاه فوتبال منچستر یونایتد درباره پیروزی‌شان در فینال جام ملت‌های اروپا در سال ۱۹۹۹ به بحث و تبادل نظر می‌پردازند. ما با برخی از متعصب‌ترین طرفداران تیم آشنا می‌شویم، اغلب آنها اهل ایرلند شمالی هستند که اختلاف‌های مذهبی خود را کنار گذاشته و با یکدیگر متحد شده‌اند، چرا که مذهب واقعی خود را تیم یونایتد می‌دانند. فصل جدید پره‌میرشیپ آغاز می‌شود. حالا تیم لیدز برای آنها یک تهدید به حساب می‌آید. طرفداران لیدز توضیح می‌دهند که چرا از تیم منچستر یونایتد متنفرند. ما در اتاق رختکن بازیکنان را می‌بینیم که درباره تغییر حامی مالی باشگاه و مواد و مصالح بازاریابی تیم صحبت می‌کنند.

در مسابقه جام قهرمانی اروپا، بازیکنان در بازی با تیم والنسیا خسته به نظر می‌رسند. بازیکنان را می‌بینیم که درباره تصمیم تیم برای

یک فیلم مستند جذاب درباره محبوب‌ترین تیم فوتبال قاره اروپا و با تکیه بر پیروزی بزرگ آنان در فینال جام باشگاه‌های اروپا در سال ۹۹.

## برنامه ریز عروسی

## The Wedding Planner



فیلم برگرد ستاره مشهور موسیقی پاپ آمریکا، جنیفر لویز می گردد. لویز پس از تجربه ناموفق سلول، با این فیلم نشان می دهد که می تواند به عنوان ستاره های پولساز مورد توجه تهیه کنندگان قرار گیرد. فروش فیلم: ۶۴ میلیون دلار.

کارگردان: آدام شانک من نویسنده فیلمنامه: پامالافالک، مایکل ایس. بازیگران: جنیفر لویز (ماری فیوره)، ماتیو مک کناگی (استیو ادیسون)، بریژیت ویلسون سامپراس (فران دانالی)، جوستین چمبرز (ماسیمو)، جودی گریز (پتی)، الکس روگو (سالواتوره). محصول ۲۰۰۱ آلمان، انگلستان و آمریکا.

سان فرانسسکو زمان حال. ماری فیوره، یک طراح مراسم عروسی بسیار موفق است که مراسم مشتریان خود را با شکوه و نظم قابل توجه برگزار می کند. در آستانه برنامه ریزی برای مراسم عروسی

مجلل یک زن تاجر میلیونر به نام فران دانالی، پدر ایتالیایی - آمریکایی ماری در صدد بر می آید تا بر خلاف خواسته های دختر، ترتیب مراسم عروسی او را با ماسیمو که دوست دوران کودکی اش است بدهد. ماری در عبور از جاده ای، دچار سانحه می شود و توسط دکتر استیو ادیسون نجات داده می شود. پس از آن هر دو در امتداد جاده تا گلدن گیت پارک قدم می زنند و در آنجا همدیگر را در آغوش می کشند. پس از مدتی ماری درمی یابد که استیو همان فردی است که قرار است با فران، زن تاجر میلیونر ازدواج کند. فران به سفری تجاری می رود و انجام مقدمات مراسم عروسی را به عهده استیو و ماری می گذارد. در مدت غیبت او، این دو نفر به هم نزدیکتر می شوند.

ماری، به طور اتفاقی با کیت نامزد قبلی اش که زمانی او را در کلیسای شهر از خود رانده بود روبرو می شود و در ادامه رابطه اش با استیو دچار تردید می شود. استیو، که به همکاری نزدیکی با او ادامه می دهد، در فرصتی مناسب عشق خود را نسبت به او آشکار می کند، اما ماری در برابر خواسته های او مقاومت می کند. فران از سفر برمی گردد و نزد ماری اقرار می کند که نسبت به ازدواج با استیو دچار تردید شده است. ماری او را از تردیدی که دچارش شده رها می کند و او را متقاعد می کند که با استیو ازدواج کند. در روز عروسی استیو و فران پس از صحبتی طولانی با هم متوجه می شوند که هیچ کدام تمایلی به ازدواج با هم ندارند. ماسیمو نیز که متوجه شده ماری به استیو علاقه مند است، از صرافت ازدواج با او می افتد و به ایتالیا باز می گردد. استیو به پارک گلدن گیت می رود و ماری را در آنجا پیدا می کند. هر دو یکدیگر را در آغوش می کشند و زندگی تازه ای را شروع می کنند.

## می توانی روی من حساب کنی

## You can Count On Me

کارگردان: کنت لونرگان، فیلمنامه: کنت لونرگان، بازیگران: لورا لینی (سامی پرسکات)، مارک روفالو (تری پرسکات)، ماتیو برادریک (برایان اورت)، جان تنی (باب) زمان: ۱۱۰ دقیقه و ۵۰ ثانیه، مناسب برای سنین بالای پانزده، محصول: ۲۰۰۰ - آمریکا

جزو ده فیلم برگزیده سال ۲۰۰۰ از نگاه تایم و نیوزویک و همچنین فیلم برگزیده انجمن منتقدین نیویورک. فیلمی درخشان با ۱۷ میلیون دلار فروش.

اسکانسویل، نیویورک. سامانتا (سامی) پرسکات تنها، مادر رودی هشت ساله است و در بانک کار می کند. مدیر جدید بانک برایان اورت، سخت گیر و موشکاف است و به تاخیرهای سامی برای آوردن رودی از مدرسه اعتراض می کند. وقتی که برادر جوان و بیکار او، تری، به دینارش می آید، سامی خوشحال می شود تا این که متوجه می شود تری مدتی را در زندان گذرانده و اینک برای پول به نزد او آمده است. تری اعلام می کند که می خواهد مدتی را با آنها بگذراند. سامی موافقت می کند و قرار می شود که از این پس، تری، رودی را تا مدرسه همراهی کند.

رودی از همراهی با دایی بدنامش احساس خوشحالی می کند. شبی که سامی با دوست بی عاطفه اش، باب، بیرون می رود، تری نیز رودی را به یک بار محلی می برد؛ آنها در آنجا قمار می کنند. باب به سامی پیشنهاد می کند که به خانه برگردند. همسر برایان آبستن است. رابطه برایان و سامی، بعد از یک سری اختلافات و نزاع، تبدیل به یک دوستی صمیمانه می شود. وقتی که سامی از موضوع قمار در بار، آگاه می شود، عصبانی شده و از کشیش محلی می خواهد تا با تری صحبت کند.

در پایان یک سفر ماهی گیری، تری تصمیم می گیرد که رودی را به نزد پدرش، رودی سینیور ببرد. ملاقات پدر و پسر دردسرساز می شود. پدر از پذیرش پسرش امتناع کرده و بین آن دو، نزاعی درمی گیرد. عاقبت تری به آن درسر یک شبه پایان می دهد. سامی، تری را از خانه اش بیرون می کند. تری ترجیح می دهد که آن شهر را ترک کند. رابطه سامی و برایان پایان می یابد. قبل از این که تری از شهر خارج شود، سامی از او می خواهد با رودی خداحافظی کند. برادر و خواهر دوباره با هم آشتی می کنند.



## دشمن در آستانه دروازه‌ها

### Enemy at the Gates



کارگردان: ژان ژاک آنو، فیلمنامه: آئن گودار و ژان ژاک آنو با الهام از کتاب‌های دشمن در آستانه دروازه‌ها (ویلیام کرگ) و وندتا (درک لمبرت)، بازیگران: جودلا (واسیلی زایتسوف)، جوزف فانیس (دانیلف)، راشل وینس (تائیا)، باب هاسکینز (نیکیتا خروشچف)، اد هریس (افسر کونیک)  
 زمان: ۱۳۱ دقیقه و ۱۱ ثانیه، مناسب برای سنین بالای پانزده، محصول: ۲۰۰۰ آلمان، انگلیس، ایرلند، آمریکا  
 استالیانگراد، سپتامبر ۱۹۴۲، ارتش روسیه در پشت خطوط دشمن

فیلم پرخرج ژان ژاک آنو چه در گیشه (با ۵۲ میلیون دلار فروش) و چه در نزد منتقدین موفقیتی کسب نکرد. منتقدین به این فیلم درجه متوسط داده‌اند.

گرفتار و خلع سلاح شده است. تازه سربازی به نام واسیلی زایتسوف به‌دنبار یک افسر سیاسی به نام دانیلف می‌رود. زایتسوف با اسلحه‌های عاریتی، پنج افسر آلمانی را از پای در می‌آورد و این موضوع باعث تعجب دانیلف می‌شود. سران ارتش روسیه متقاعد می‌شوند که آنها به قهرمانی برای الگو احتیاج دارند. بنابراین دانیلف، عمل شجاعانه زایتسوف را در روزنامه به چاپ می‌رساند. زایتسوف به واحد تک‌تیراندازی منتقل شده و شمار دیگری از آلمانی‌ها را می‌کشد و به قهرمانی ملی تبدیل می‌شود.

یک افسر کهنه کار آلمانی به نام کونیک ماموریت می‌یابد تا زایتسوف را دنبال کند. او تک تیرانداز است و از برلین به جبهه منتقل می‌شود. هر دو تک تیرانداز، در زمین‌هایی بی‌سرباز، به‌دنباله هم می‌افتند. زایتسوف و تک‌تیراندازی با تجربه به نام کولیکف همگروه می‌شوند. کولیکف پیش از جنگ، شاگرد کونیک بوده است. کونیک آن دو را پیدا کرده و به طرزی شگفت‌آور، کولیکف را می‌کشد. زایتسوف عصبی می‌شود. از طرفی، زایتسوف و دانیلف هر دو شیفته دختر سربازی به نام تائیا می‌شوند.

ساشا، پسرکی است که بین خطوط جبهه رفت و آمد دارد. کونیک با استفاده از ساشا مسیر حرکت زایتسوف را تشخیص می‌دهد. اما ساشا برای دانیلف کار می‌کند. حالا دانیلف می‌تواند به زایتسوف کمک کند تا او حرکت کونیک را پیش‌بینی کند. گزارش می‌رسد که زایتسوف کشته شده است. کونیک، اما این خبر را باور نمی‌کند و از ساشا می‌خواهد زایتسوف را فریب داده و او را به ایستگاه راه‌آهن بکشد. اما کونیک که حدس می‌زند پسرک به او خیانت کرده، ساشا را حلق آویز می‌کند.

تائیا زخمی می‌شود. دانیلف که گمان کرده تائیا مرده است، خود را طعمه قرار داده و به‌دست کونیک کشته می‌شود. کونیک با خیال کشته شدن زایتسوف، خود را از مخفی‌گاهش خارج کرده و به دست زایتسوف کشته می‌شود. دو ماه بعد آلمان‌ها تسلیم می‌شوند. زایتسوف تائیا را در بیمارستان پیدا می‌کند.

### ناگسنتی

### Unbreakable

کارگردان: ام نایت شیمالان / نویسنده فیلمنامه: ام نایت شیمالان / بازیگران: بروس ویلیس (دیوید دان)، ساموئل ال جکسون (الیجا پرایس)، رابین رایت پن (ادری دان)، اسپنسر تربیت کلارک (جوزف دان)، کارلا این وود (مادر الیجا)، ایمون واکر (دکتر ماتیسون) فیلا دلفیا، ۱۹۶۱. پزشک تشخیص می‌دهد نوزادی به نام الیجا پرایس در شرایطی مظنون به شکستگی استخوان قرار دارد. در سن

نوجوانی، ذهن پرایس به سوپر قهرمان‌های کمیک متمایل می‌شود. زمان حال. دیوید دان، بازیگر سابق فوتبال به عنوان نگهبان امنیتی در یک استادیوم ورزشی مشغول به کار است. او که تازه از مصاحبه‌ای برای استخدام، از نیویورک بازمی‌گردد تصمیم به ترک همسرش آدری و پسر نوجوانش جوزف می‌گیرد. قطار حامل دیوید از خط خارج می‌شود و او تنها نجات یافته‌ای است که از آسیب دیدگی مصون می‌ماند. پرایس به سراغ دیوید می‌رود و این عقیده را مطرح می‌کند که دیوید توانایی بهبود و رها شدن از زخم‌ها و بیماری‌ها را دارد. دیوید اصرار می‌کند که در جوانی به خاطر یک سانحه اتومبیل آسیب دیده که او را مجبور کرده از فوتبال کناره‌گیری کند. اما جوزف نوجوان، تحت تاثیر حرفهای پرایس، پدرش دیوید را تشویق می‌کند تا قدرت خود را امتحان کند. پرایس عقیده دارد بصیرت و آگاهی دیوید نسبت به خطرهایی که برخی غریبه‌ها قصد داشتند در استادیوم به وجود آورند نشان از توانایی‌های بالای روحی او دارد. دیوید کمی بعد اعتراف می‌کند که در حادثه اتومبیل صدمه ندیده است بلکه آن را بهانه قرار داده تا دیگر بازی نکنند زیرا آدری که در آن زمان دوست دخترش بوده، با انجام ورزش‌های سنگین مخالف بوده است. او در عین حال توضیح می‌دهد که زمانی که کودک بوده تا آستانه مرگ در یک استخر شنا غوطه‌ور مانده است. پرایس عقیده دارد این موضوع نشان دهنده آن است که قرار گرفتن در آب تنها نقطه ضعف دیوید است. دیوید سرباداری را تا خانه‌ای که در آن پدری را به قتل رسانده و همسر و فرزندان آنها را در آنجا با رعب و وحشت نگاهداشته تعقیب می‌کند. در آنجا قاتل را در نبردی نابرابر شکست می‌دهد. برای تشکر از پرایس دست او را به گرمی می‌فشارد اما درمی‌یابد که پرایس باعث شده قطار از ریل خارج شود!!

فیلمی در حال و هوایی متفاوت از کارگردان جوان فیلم حس ششم. فیلمی گرم، پیچیده و موفق. با ۱۰۰ میلیون دلار فروش در گیشه.

